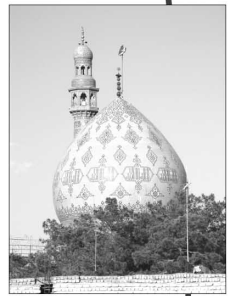


اشاره:

از خدا پنهان نیست از شما پنهان نماند؛ من در ایام شادی اهل بیت به خصوص ماه‌های رجب و شعبان که همه‌ش مناسبت ولادت و شادی ائمه است، یک مشکل بزرگ داشتم، آن هم این که نمی‌دانستم چه‌طوری شادی کنیم؟! شاید این سوال خنده‌دار یا اصلاً مسخره‌ای باشد، ممکن است بگویند خوب، مثل همه با دیگران بنشین و تخمه بشکن و جوک بگو و بخند؛ یا این که ممکن است پیشنهاد کنند که به یک مجلس جشن برو و شیرینی بخور و کف بزن و ذکر اهل بیت بگو و ... همه این حرف‌ها درست است، اما اگر در جریان مشکلاتی که من پیدا کرده‌ام قرار بگیرید، شاید کمی به من حق بدهید. خوشبختانه آخر این شاهنامه خوش است، نگران نباشید! ممکن است در پایان این متن، مرا متهم به بدبینی کنید یا بدبین‌ها ممکن است احتمال بدهند بنده قصد کوبیدن این جور جشن‌ها را دارم و احتمال از این کار، سودی می‌برم (۱) ولی حقیقت امر این است که قصد من از نوشتن، زمینه‌سازی فضای نقد سالم در محافل مذهبی بود و زدودن حواشی و رفتارهای ناشایست از این محافل؛ همین و بس.

ضمناً خیلی‌ها وظیفه‌شان را در تعریف و تمجید کلی از این برنامه‌ها می‌بینند و من وظیفه‌ام را در نقد سالم. اگر هم به قوت‌ها و جاذبه‌های آن اشاره نکرده‌ام فقط به این دلیل است که بارها به آن -توسط دیگران- اشاره شده و می‌شود...



می‌گویند آن هم در شب ولادت آقا... روح برادران شهیدش شاد!

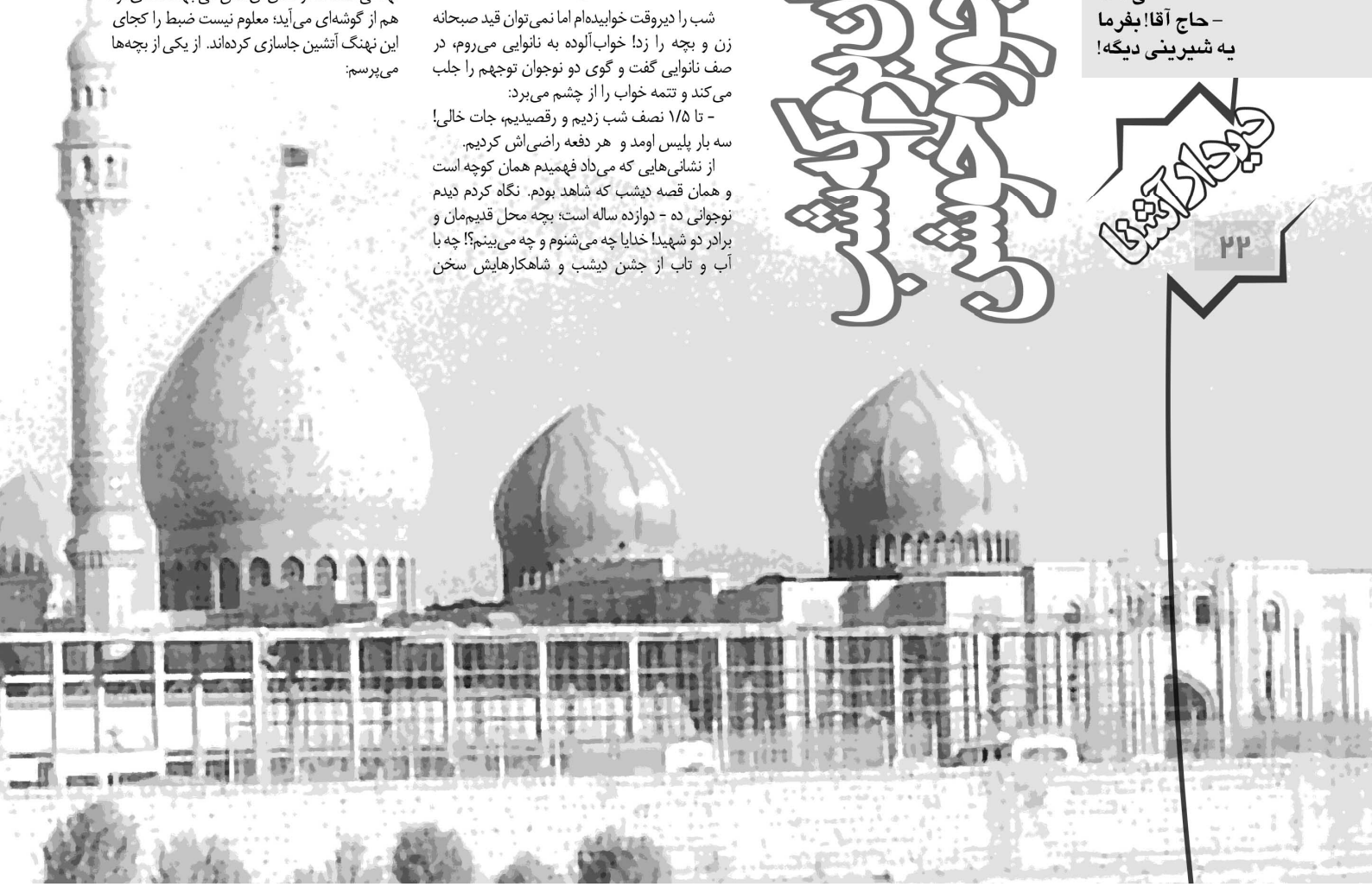
از چراغ قرمز عبور می‌کنم اما ترافیک است، شاید هم تصادف است و دعوا. وقتی با موتور رانندگی می‌کنی، ترافیک خیلی معنا ندارد! خودم را می‌رسانم به محل دعوا. صدای مردی به گوش می‌رسد: - آقا جون! تعارف کردی، نذرت قبول! دیگر چرا وایسادی، سر تو ماشینم می‌کنی و بر و بر، زن و بچه‌مو دید می‌زنی؟! ماشین‌ها ایستاده‌اند تا بلکه یک لیوان شربت بنوشند و تبرک شوند. خنده روی لب‌ها نقش بسته. شب نیمه شعبان است. با موتور از کنار خیابان می‌گذرم. چپ و راست خیابان آدین‌بندی شده و ماکت‌های ساخته‌شده در اطراف به چشم می‌خورد. صدای نوارهای مجاز و غیرمجاز از هر طرف به گوش می‌رسد؛ این قدر صداها بلند است که احساس می‌کنم دیگر نمی‌توانم صدایی بشنوم! کنار یکی از مجسمه‌های ساخته شده می‌ایستم. نهنگی است که از دهان آن آتش می‌جهد! صدای ترانه هم از گوشه‌ای می‌آید؛ معلوم نیست ضبط را کجای این نهنگ آتشین جاسازی کرده‌اند. از یکی از بچه‌ها می‌پرسم:

از مدرسه که برمی‌گشتم، هوا تاریک شده بود. برق چراغ‌ها و آدین‌ها چشم‌نواز بود و خبر از نشاط و شادی همه مردم می‌داد. نیمه شعبان در راه بود و از چند روز پیش مردم به استقبال جشن ولادت آقا امام زمان رفته‌اند به‌خصوص جوان‌ها که آمادگی خاصی برای برگزاری جشن دارند. در یکی از کوچه‌ها که فقط راه عبور یک ماشین بود جمعیت زیادی جمع شده بودند. ماشین پلیس ۱۱۰ دائم چراغ می‌زد. شنیدم یکی از جوان‌ها به دوستش با شادی می‌گفت: راضی‌اش کردیم! بعد هم صدای موسیقی بلند می‌شود. یک سمت کوچه طاق نصرت زده‌اند و چراغانی و یک طرف هم انواع دختران و پسران بزرگ‌کرده ایستاده‌اند و مشغول عرض ادب‌اند! یکی از جوان‌ها هم به سبک شوهای لس آنجلسی به این سمت و آن سمت می‌رود و ارگ می‌نوازد و البته عده‌ای هم ناخودآگاه می‌رقصند. ماشین پلیس ۱۱۰ هنوز نرفته است نمی‌دانم برای چه ایستاده؟ شاید می‌خواهد دوباره تذکری بدهد!

شب را دیروقت خوابیده‌ام اما نمی‌توان قید صبحانه زن و بچه را زد! خواب‌آلوده به نانوائی می‌روم، در صف نانوائی گفتم و گوی دو نوجوان توجهم را جلب می‌کند و تتمه خواب را از چشم می‌برد: - تا ۱/۵ نصف شب زدیم و رقصیدیم، جات خالی! سه بار پلیس اومد و هر دفعه راضی‌اش کردیم. از نشانی‌هایی که می‌داد فهمیدم همان کوچه است و همان قصه دیشب که شاهد بودم. نگاه کردم دیدم نوجوانی ده - دوازده ساله است؛ بچه محل قدیم‌مان و برادر دو شهید! خدایا چه می‌شنوم و چه می‌بینم؟! چه با آب و تاب از جشن دیشب و شاهکارهایش سخن

از یکی بچه‌ها می‌پرسم: - شب ولادت است نوار بهتری سراغ نداشتین؟! با خنده تمسخرآمیزی می‌گویند: - آقا! نوار جمهوری اسلامی است! می‌مانم چه جوابی بدهم ... یکی از جوان‌ها که شاهد این گفت‌وگو بوده، بزم‌شان را با این منکک کامل می‌کند: - حاج آقا! بفرما یه شیرینی دیگه!

بچه‌ها را آتش



بشارت شیرینی

● مجتبی برهان

ظهور مردی از فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرالزمان که زمین را لبریز عدالت و خالی از ستم خواهد کرد، بشارت شیرین آخرین فرستاده خداوند برای بشریت به‌ویژه مسلمانان بود و باوری برای این که سالیان متمادی بر حقایق و حتمیت آن پای فشرده، فرارسیدنش را لحظه شماری کنند. اما این یک مژده غریب نبود تا طرح آن شبهه ایجاد کند که: محمد مبتکر آن برای جذب دل‌های خسته جزیره‌العرب و تزریق امید و قدرت کاذب در روحیه سربازانش بوده است. در حقیقت اعتقاد به آمدن نجات‌دهنده بزرگی که پهنه کره خاکی را تجلی‌گاه پیروزی خیر بر شر، عدالت بر ظلم و نور بر ظلمت خواهد نمود و دولت دادگستر را جای‌گزین حاکمیت زورمدار خواهد کرد، حداقل برای پیروان دیگر ادیان توحیدی و ملت‌هایی که ریشه در تمدن‌های عظیم داشتند ایده‌ای آشنا و مسبوق به سابقه بود. چرا که مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی علیه‌السلام هستند و زرتشتیان در انتظار رجعت «پهرام شاه» یا «هوشیدر». هندوها به آمدن «ویشنو» دل بسته‌اند و بودایی‌ها به آمدن «بودا». در میان اقوام ملل گوناگون هم نمونه‌هایی از این دست بی‌شمارند. مانند مصریان باستان که یکی از فرزندان فرعون را ناجی خود می‌پنداشتند. یا اسپانیولی‌ها که منتظر قیام «رودریک» هستند. حتی برخی از طوایف مغول هنوز چشم‌انتظار بازگشتن «چنگیز»ند و چه‌بسیار متجانبان دیگر که فرقه‌های کوچک و بزرگ انسان‌ها امیدوار آمدن خود آنها هستند.

در اینجا با صرف‌نظر از تفاوت در اسامی و مصادیق منجی وعده‌داده‌شده و باتوجه به اشتراک در اصل اعتقاد به آن، مختصراً به چند شاهد گویا از وعده الهی به ظهور موعود در کتب مقدس ادیان مختلف اشاره می‌کنیم.

۱. عهد عتیق

«... اگرچه دیدرند منتظرش باش؛ زیرا حتماً خواهد آمد و همه امت‌ها را جمع خواهد کرد.»
«... امر خدای لشکرهاست که تمامی امت‌ها و طوایف را برانگیخته و این خانه را از جلال و شکوه

پرکنم.»

«... آن گاه لب‌های پاک را برای خواندن همه به نام خداوند و عبادت همگون به اقوام برگردانم.»
۲. انجیل

«... کمرها را ببندید و چراغ‌ها را روشن نگه دارید و مانند آنان باشید که در انتظار آقای خود هستند. تا هر وقت بیاید و در را بکوبد، بی‌درنگ برایش بگشایید زیرا «پسر انسان» در هنگامی که گمان نمی‌بردید خواهد آمد.»

«... از مولود فرخنده به جهت محفوظ‌ماندن از شر اهریمنان از نظرها پنهان خواهد بود.»

۳. جاماسب نامه (کتاب مقدس زرتشتیان)

«... زرتشت نبی فرمود: مردی از سرزمین اعراب و از فرزندان هاشم که سری بزرگ و تنی بزرگ و ساق‌هایی بزرگ دارد؛ بیرون می‌آید که بر آئین جد خویش است و با لشگری بسیار روی به ایران کند و دادگستر و زمین را آباد کند.»

«... از فرزندان دختر پیامبری که خورشید جهان است، کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان که جانشین آخر آن پیامبر باشد. در میان دنیا که مکه باشد و دولت او به قیامت متصل گردد.»

۴. شاکمونی (کتاب مقدس هندوها)

«... پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود. او کسی باشد که بر کوه‌های شرق و غرب دنیا حکم‌رانی کند. دین خدا یکی خواهد گشت و زنده خواهد شد. نام او ایستاده (قائم) باشد.»

گذشته از نمونه‌های بالا مشاهده تصریحات تعدادی از اندیش‌مندان بزرگ در این زمینه خالی از لطف نیست.

فیلسوف مشهور، برتراند راسل می‌گوید: «دنیا منتظر یک اصلاح‌گر است، تا متحدکننده همه در سایه پرچم و شعار واحد باشد.»

پروفسور محبوب، البرت انیشتین معتقد است: «رسیدن روزی که صلح و صفا در همه جهان حکم‌فرما شده و همه اعضای جامعه بشری دوست و برادر یکدیگر باشند، دور نیست.»

نویسنده و متفکر نامی، پرنارد شاو این‌گونه می‌نویسد: «من همه شما را به ابرمرد مصلحی می‌خوانم که تنها رهاکننده ماست.»

کوتاه‌سخن آن که با اندکی تأمل درباره این اتفاق نظر ادیان و ملل بر باور منجی حتماً خواهیم دانست یقین محکم و اراده استواری از جانب پروردگار متعال در فطرت بشر به ودیعه نهاده شده، تا باتکیه بر آن هیچ‌گاه اسیر ناامیدی و سرخوردگی نباشد و با شوق و امید، چشم به راه جانشین برگزیده خداوند در زمین بماند.

عجل! ... تعالی فرجه و سهل! ... مخرجه

- شب ولادت است، نوار بهتری سراغ نداشتین؟!

با خنده تمسخرآمیزی می‌گوید:

- آقا! نوار جمهوری اسلامی است!

می‌مانم چه جوابی بدهم ... یکی از جوان‌ها که شاهد این گفت‌وگو بود، بزم‌شان را با این متلک کامل می‌کند:

- حاج آقا! بفرما به شیرینی دیگه!

این تعارف متلک آمیز را به حساب یک شوخی ساده در شب شادی می‌گذارم و می‌گذرم.

در کوچه‌پس‌کوچه‌ها - هرجا - چند جوان تختی گذاشته‌اند و دور هم نشستند. بعضی از این جماعت، قلیان هم چاق کرده‌اند و نواری از آن دست نوارها ... به هر ترتیب به اندازه سلیقه و فهم‌شان بساط شب شادی را جور کرده‌اند.

در خانه یکی از بستگان نشسته‌ایم برای تریک عید. ناگهان صدای نواری با حجم بالا تمام فضای خانه را پر می‌کند، از آن نوارهای آتشین که آدمی را مثل اسفند بالا و پایین می‌پراند! بنده خدا صاحب‌خانه سری پایین می‌اندازد و می‌گوید: بچه‌های محل باز شروع کردند! پول از ما گرفتن برای جشن که این جور نوارها را پخش کن!

پیشنهاد کرد با هم برویم سرکوچه و تذکر دوباره‌ای بدهیم. شاید از روی همسایه و مهمانش شرم کنند و حداقل کمی ولوم ترانه‌شان را کم کنند.

به جمع‌شان وارد شدیم و تحویل‌شان گرفتیم، خدایی‌اش، جوان‌های خوبی بودن. یکی ازون جوان‌ها گفت:

- آقا! این ترانه وطنی است یعنی اون‌ور آبی نیست. مال ارشاد خودمونه! ولی خوب می‌خواهید نوار مداحی می‌گذاریم ...

چند دقیقه‌ای روی تخت نشستیم و گفتیم با آن جوان‌ها شیرینی و شربتی بخوریم. آن‌ها هم همان‌نوازی کردند و نوار مداحی گذاشتند، اما چه نواری! شیرینی در کالمان تلخ شد! سرود جناب‌های مداح کمتر از آن ترانه نبود ... بچه‌ها متوجه ناراحتی من شدند اما به روی من نیلورند ...

راستی به جوان‌ها به جای ترانه که نباید گوش بدهند، چه چیزی داده‌ایم؟! آخ پشتم! زیر بار این همه سوال و سنگینی آن خم شد!

شب ولادت بود و به پیشنهاد یکی از دوستان رقتیم مجلس جشن. وارد که شدیم دیدیم جناب مداح دارد روضه می‌خواند و چشمه پر اشک است. لحن آقا بوی محرم می‌دهد! ظاهراً دیر رسیده بودیم. بلند شدیم آمدیم بیرون. خواست به بانی مجلس تذکری بدهم، دیدم او پیش‌تر از همه در حال گریه است؛ دلم نیامد عیشش را به هم بزنم. قربان امام زمان بروم که شب ولادتش مردم همه جوهره حال می‌کن! آمدم خانه، تصمیم گرفتم حالا که از تماشای چراغانی و جشن ولادت و ... حظی نبردم، حداقل پای تلویزیون بنشینم و فیضی ببرم!

شبکه یک، جوان گریس مالیده و بزک‌کرده‌ای رانشان می‌داد که روی یک موسیقی لب‌خوانی می‌کرد، ترانه‌اش ظاهراً هیچ ربطی به شعبان و انتظار و ولادت آقا نداشت؛ از تکان دست و حرکات موزون خواننده چندش‌م شده بود فوراً زدم کانال دو. بعد کانال سه. هر کدام یا مداح بود یا میزگرد یا خواننده! از خیر تلویزیون هم گذشتم و رفتم سراغ کتاب‌های مرحوم پدرم. چشم به جمال کتابی روشن شد، بی‌اختیار رفتم سراغش و شروع کردم به خواندن، کی شروع کردم و کی تمام شد؟ نمی‌دانم! فقط می‌دانم گم‌شده‌ام را شب‌ولادتی پیدا کرده بودم. می‌خواستم بیایم داخل خیابان و فریاد بزنم شب ولادت آقا است! من آقام را امشب کمی شناختم! شما چه قدر شناخته‌اید! ...؟! می‌خواستم داد بزنم بیایید این کتاب را بخوانید، لااقل کمی مثل من یک جور دیگر شادی کنید، شادی حق شماست؛ اما چرا این‌جوری؟

ساعت ۲/۵ صبح روز ولادت بود و من احساس کردم صبح تازه‌ای را آغاز کرده‌ام انگار دوباره متولد شده بودم. انگاری آقا به من عیدی داده بود ...

